

آیت‌الله سبحانی

هدف از آفرینش چیست؟

آفریدگار جهان در افعال خود هدف و غرضی

که تکمیل‌کننده وجود او باشد، ندارد زیرا هیچ نقص و نیازی در او نیست، بلکه هدف از آفرینش کمالی است مربوط به مخلوق

پیروان مکتب توحید همان طور که برای جهان، آفریدگار دانا و توانا معرفی می‌کنند، برای آن، هدف و غایتی نیز می‌اندیشند، و بر این

باورند که جهان و انسان برای هدف و غایتی آفریده شده است. در حالی که مادی‌های تازه به دوران رسیده درباره هدف آفرینش، انگشت حیرت به دندان گرفته و با خود می‌گویند:

«اگر جهان هستی نبوده، و به اراده خداوند قادر هست شده، عقل در علت غایی آن حیران می‌شود، و با همه جهد و پرش فکری نمی‌تواند به حل این غامض دست یابد.»

اصولاً فلاسفه مادی از میان علل چهارگانه (علت فاعلی، غایی، مادی و صوری) تنها به دو علت اخیر می‌اندیشند و جهان را معلول فعل و انفعال‌های مادی می‌دانند. از دید یک فردی مادی، ماده قدیم پس از یک رشته انفعالات فیزیکی و شیمیایی، صورتی جدید به خود می‌گیرد توگویی جهان، از دو علت مادی و صوری پدید آمده، جهان خروشان هستی، دو چیز بیش نیست، ۱. ماده نخستین. ۲. صورت‌هایی که پس از یک رشته فعل و انفعال‌های شیمیایی و فیزیکی عارض ماده می‌شوند.

هرگز در منطق آنان، از علت فاعلی که ماده نخستین را آفریده و آن را به بهترین

وجه صورتگری کرده، خبری نیست و نامی از آنان به میان نمی‌آورند؛ زیرا نتیجه اعتقاد به علت فاعلی، پیوستن به صفوف خداشناسان است.

همچنین در منطق آنان، از علت غایی خلقت سخنی نیست؛ زیرا علت غایی، فرع وجود فاعل حکیم و دانا و توانایی است که مصنوع خود را به خاطر هدفی بیافریند، و چون آنان برای جهان، چنین علت فاعلی نیندیشده‌اند، طبعاً، جهان خلقت از نظر آنان بی‌هدف خواهد بود. اما خداشناسان که برای جهان، فاعل دانا و توانا و حکیمی اندیشده‌اند و مقام خدای حکیم را، پیراسته از لغو عبث می‌دانند، برای خلقت جهان، هدف و غایتی معتقدند.

روی این اساس، دانشمندان عقاید و مذاهب در کتاب‌های فلسفی و کلامی، پیرامون هدف از خلقت بحث و گفتگو نموده و حق مطلب را اداء کرده‌اند.

برای نخستین بار «ارسطو» علل چهارگانه را مطرح کرده و نتیجه گرفته است که فعل هر فاعل ذی‌شعوری، هدف و غایتی دارد. پس از او در فلسفه اسلامی می‌پیرامون علل چهارگانه، بحث‌های گسترده‌ای انجام گرفته است. از میان آنها بحثی است مربوط به فعل خداوند جهان و آن این که آیا فعل خدا هدف و غایتی دارد؟!.

افرادی که سؤال می‌کنند: «هدف خداوند از آفرینش جهان چه بوده است؟» غالباً در دره خطرناک تشبیه خالق به مخلوق، فرو رفته و فاعلیت خدا را مانند فاعلیت مخلوق تصور کرده و می‌گویند:

«اگر انسان دست به کاری می‌زند، به خاطر کمبودی است که در خود احساس می‌کند، و برای جبران این کمبود، دنبال یک رشته کارهایی می‌رود که هرکدام از آنها، در رفع نقایص و برطرف ساختن کمبودهای او مؤثر می‌باشد. و به عبارت دیگر: بشر هدفی را که برای فعل خود در نظر می‌گیرد، می‌خواهد از طریق نیل به هدف، کاستی را از جانب خود برطرف نماید، مثلاً گرسنه است می‌خواهد با خوردن غذا سیر شود، تشنه است می‌خواهد با نوشیدن آب رفع عطش کند، بالاخره ناقص است و می‌خواهد

با هدفی که برای فعل خود در نظر گرفته است، کامل شود.

بشر با فعالیت‌های خود، تکامل خود را می‌خواهد، و در خود احساس نقص کرده با جنب و جوش خاصی به دنبال گمشده خود می‌رود، تا به مطلوب خود برسد مثلاً برای دیدار دوست خود سفر می‌کند، برای سیر شدن و رهایی از گرسنگی، دست و دهان را به حرکت و امی دارد، توگویی می‌خواهد با افعال و حرکات خود، چیزی را که مفقود است، به دست آورد و به اصطلاح فلاسفه اسلامی، می‌خواهد فعل خود را به واقعیتی که برای او کمال است، تبدیل کند و وجود ناقص خود را به صورت کامل درآورد، و لذا می‌گویند: فاعل بدون تحقق هدف، موجود ناقصی است و با تحقق هدف، موجود کاملی می‌گردد.

پیروان مکتب توحید همان‌طور که برای جهان آفریدگار دانا و توانا معرفی می‌کنند، برای آن، هدف و غایتی نیز می‌اندیشند، و بر این باورند که جهان و انسان برای هدف و غایتی آفریده شده است.

از این بیان روشن می‌گردد که آفریدگار جهان که کمال مطلق است، نمی‌تواند دارای هدف و غرضی باشد که در دیگر فاعل‌های ناقص هست و به وسیله آن تکمیل می‌شوند، زیرا همان‌طور که گفته شد، فاعل پیوسته از طریق تعقیب هدف، به دنبال تکامل خود می‌باشد و می‌خواهد وجود ناقص خود را به صورت کامل درآورد و نقص وجود خود را به کمال تبدیل کند و هدف به این معنی، در خدا که کمال مطلق و از هر نقص پیراسته است، قابل تصور نیست.

از این جا است که دانشمندان عقاید و مذاهب پس از یک سلسله بحث‌های عمیق می‌گویند: آفریدگار جهان در افعال خود هدف و غرضی که تکمیل‌کننده وجود او باشد، ندارد زیرا هدف، کمالی است که نقص را ترمیم می‌کند، و برای آفریدگار جهان، نقصی نمی‌توان فرض کرد، تا از طریق نیل به هدف، نقص خود را جبران نماید و کامل گردد.

ولی باید توجه نمود که اگر می‌گوییم برای آفریدگار جهان هدف و غرضی نیست، این سخن غیر آن است که بگوییم آفرینش، هدف و غرض ندارد یا فعل او فاقد غرض است و نفی هدف برای آفریدگار، غیر از آن است که آفرینش را بی‌هدف و بی‌غرض تصور نماییم و یکی از تفاوت‌های فلسفه الهی و مادی همین‌جا است. فلسفه مادی برای خلقت جهان آفرینش و بشر، هدف و غرض نمی‌اندیشد در حالی که فلسفه الهی برای انسان و مجموع جهان، هدف و غرض قائل است و معتقد است که انسان و مجموع جهان، با تحولات و حرکت‌های خود به دنبال هدفی هستند که برای آن آفریده شده‌اند. به قول سعدی:

خرامیدن لاجوردی سپهر همی گرد گردیدن ماه و مهر
 مپندار کز بهر بازیگری است سرآورده‌ای این چنین سرسری است
 که یک رشته زین پرده بیکار نیست سررشته بر کس پدیدار نیست
 و به قول نظامی:

در این محراب گه معبودشان کیست در این آمد شدن مقصودشان چیست
 همه هستند سرگردان چو پرگار پسید آرنده خود را طلبکار

اگر قرآن برای آفرینش انسان هدفی معتقد است و می‌فرماید:

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»^(۱).

«آیا تصور می‌کنید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و شماها به سوی ما باز نمی‌گردید.»

مقصود این است که آفرینش انسان، هدفی دارد و جهان به خاطر هدفی آفریده شده است، هرچند برای آفریدگار که کمال مطلق است، هدفی که مکمل وجود او باشد، در کار نیست تا از این طریق نقص خود را برطرف کند.

اگر قرآن مجید برای مجموعه جهان، و پدیده‌های طبیعی، هدف و غرضی قائل

۱. مؤمنون، ۳.

است چنان که می‌فرماید:

«الَّذِينَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا»^(۱).

«کسانی که در آفرینش آسمان‌ها و زمین به تفکر پرداخته و می‌گویند پروردگارا تو کاخ عظیم خلقت را بی‌هدف نیافریده‌ای».

مقصود، هدف آفرینش است نه هدف آفریدگار، هدفی که نقص او را برطرف کند.

اگر قرآن می‌فرماید:

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِينَ»^(۲).

«هرگز آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آنها قرار دارد، بازیچه و [بی‌هدف] نیافریدیم».

تفاوت چشم‌گیر کارهای عقلانی با کارهای دیگر همین است. کارهای عقلانی به خاطر مصالحی انجام می‌گیرد که بر آن مترتب می‌گردد ولی کارهای کودکانه از هر نوع هدف و مصلحت خالی است و هدفی (جز لذت زودگذر بازی) در آن نیست.

هدف از آفرینش چیست؟

بحث پیش‌ثابت نمود که در آفریدن جهان، هدفی برای خالق نیست، ولی در عین حال، خود خلقت بی‌هدف نیست و هر موجودی برای هدفی آفریده شده است، اکنون باید دید این هدف چیست؟

تفاوت روشنی که میان خداوند و بشر است و این که او غنی و بی‌نیاز و انسان سراپا نیاز و احتیاج است؛ ثابت می‌کند که «هدف در افعال خداوند» معنی دیگر دارد و درست نقطه‌مقابل تفسیری است که برای افعال بشر گفته شده است.

از آنجا که بشر محتاج و نیازمند است و حتی یک لحظه هم نیاز او از خارج از ذات او قطع نمی‌گردد، به ناچار باید برای زندگی تلاش کند و پیوسته در رفع نیازمندی‌ها و کمبودهای خود بکوشد و در تکامل معنوی و مادی خود فعالیت نماید ولی از آنجا که خداوند وجودی نامحدود و نامتناهی است، فقر و نیاز در ذات پاک او متصور نیست؛ زیرا کمالی نیست که او دارا نباشد. در این صورت باید هدف در کارهای او «رسانیدن نفع به دیگری» باشد.

و به عبارت روشن‌تر: خداوند وجودی است از هر نظر بی‌پایان و کامل و هیچ‌گونه احتیاج و نیازی در ذات او راه ندارد و از طرفی می‌دانیم که کارهای او بر طبق مصالح و

منظور از آفرینش انسان رفع نیاز از خود نبوده، بلکه نتیجه خلقت به خود انسان باز می‌گردد. هدف این است که او را به کمال شایسته خود برساند بدون این که رسانیدن انسان به عالی‌ترین درجات تکامل، نتیجه‌ای برای ذات پاک او داشته باشد.

حکمت است و ساحت او از کار لغو پیراسته می‌باشد در این صورت نتیجه می‌گیریم: منظور از آفرینش انسان رفع نیاز از خود نبوده، بلکه نتیجه خلقت به خود انسان باز می‌گردد. هدف این است که او را به کمال

شایسته خود برساند بدون این که رسانیدن انسان به عالی‌ترین درجات تکامل، نتیجه‌ای برای ذات پاک او داشته باشد.

فلاسفه بزرگ اسلامی نه تنها برای خلقت انسان هدف و غرضی تعیین کرده‌اند، بلکه معتقدند که تمام موجودات به حکم نیروی طبیعی و غریزی به سوی کمال ممکن در حرکت بوده، و هر یک برای خود غایتی و هدفی دارد و داشتن هدف در گرو این نیست که موجود دارای شعور و اراده و آگاهی و توجه به هدف و استکمال داشته باشد، بلکه با بررسی و تقسیم دقیقی، ثابت نموده‌اند که علم و شعور و احساس، در داشتن هدف دخالت ندارد. تنها انسان است که از این طریق هدف خود را تعیین می‌کند، و با

علم و اراده و احساس لذت و توجه به هدف و درخواست کمال، به سوی هدف گام بر می‌دارد.

آنچه در داشتن هدف دخالت اساسی دارد، این است که موجودی خواه از طریق اراده و احساس، و خواه از طریق نیروی طبیعی متوجه هدف شود، و وجود هدف برای او کمال محسوب گردد و این دو شرط در سراسر موجودات جهان حتی در جمادات و نباتات و... تحقق دارد.

و به عبارت دیگر:

مناطق هدف‌گیری و غایت‌خواهی، این است که موجود متحول و متکامل در یک جهت معین که برای آن کمال است، گام بردارد، و تمام فعالیت‌های طبیعی و ارادی او، مقدمه رسیده آن به کمال شمرده شود و هدف به این معنی در سراسر جهان آفرینش وجود دارد. و این جا است که می‌گوئیم تکامل هر موجودی، هدف آفرینش است هرچند این تکامل برای ذات خدا نمی‌تواند هدف باشد؛ زیرا خداوند کمال مطلق است و نه تنها کمال مخلوق نمی‌تواند موجب کمال خالق گردد بلکه کمال موجودات، جلوه و بروز کمال حق است.

اگر شخصاً غرض ندارد چرا آفرید

گاهی گفته می‌شود: اگر در آفرینش جهان، شخصاً برای خدا هدفی نیست هرچند خود موجودات جهان برای هدفی آفریده شده‌اند، چرا این مصنوعات را آفرید و به همگی لباس هستی پوشانید؟

این سؤال را از دو راه می‌توان پاسخ داد: یکی جنبه فلسفی و کاملاً فنی دارد (برای کسانی که از اصول فلسفه کاملاً آگاه باشند) و دیگر جنبه همگانی.

پاسخ نخست:

خداوند ذاتاً فیض‌بخش و مبدأ و سرچشمه هر کمال است، موجودی که ذاتاً فیض‌بخش و سرآغاز هر کمالی است، باید موجد و جهان‌آفرین باشد. در این صورت، فعل او ضروری و حتمی بوده و تحقق‌پذیر خواهد بود. هر پدیده ممکن، هرچند ذاتاً ممکن بوده و وجود و عدم برای او یکسان است، و تحقق و عدم تحقق آن در گرو علتی است که او را به یکی از دو طرف بکشاند. اما همین ممکن، با توجه به علت تام خود، خبار امکان را از خود ریخته و به صورت واجب بالغیر و یا واجب بالمعرض جلوه می‌کند. ذات واجب بدون انضمام چیزی، فاعل و علت تام برای پیدایش جهان است، و هرگز در فاعلیت خود به چیزی جز ذات خود نیاز ندارد، و هرگز بسان بشر و یا دیگر ممکنات نیست که اندیشه غایت، او را تحریک کند و یا در پرتو اراده حادثی، کاری را صورت دهد. زیرا؛ هر موجودی که فاعلیت او در گرو تصور خایت انجام گیرد، فاعل ناقص خواهد بود، و ذاتی که کمال مطلق است، از هر نوع نقص پیراسته می‌باشد.

خدایی که ذات او جولانگاه اراده‌های حادث و نوظهور باشد، خدای متغیر خواهد بود. در صورتی که او از هر نوع تغیر، پیراسته و منزه است. در این صورت باید چنین نتیجه بگیریم که ذات او علت تام و فاعل بدون نقص برای آفرینش جهان می‌باشد. و چنین ذاتی، فعل او قطعی و ضروری، و عدم آن، غیرممکن خواهد بود، سؤال از این که چرا آفرید؟ بسان این خواهد بود که چرا، عدد ۲ همراه زوجیت شد؟ زیرا؛ بدیهی است زوجیت لازم وجود عدد ۲ است و هرگز از او جدا نمی‌گردد هرگاه خداوند، فاعل تام برای خلقت است، قطعاً فعل او واجب بوده و فیض او، از وی قابل انفکاک نخواهد بود. هرگاه می‌گوئیم: ذات خدا، ذاتاً فیض‌بخش و مبدأ ایجاد هر کمال ممکن است. و یا می‌گوئیم: ذات واجب، فاعل و علت تام برای پیدایش جهان خلقت است و در خالقیت خود نیازی به اندیشه غایت، و اراده حادث ندارد. و یا می‌گوئیم: فعل او متصف به امکان نیست، بلکه با در نظر گرفتن این که ذات او فاعل تام است، وجوب و ضرورت بالغیر

دارد.

این جمله‌ها و نظایر آنها، نه به آن معنی است که خدا از حیطة فاعل مختار بیرون بوده و فاقد اختیار و اراده می‌باشد. زیرا هدف از این تعبیرها نفی یک اندیشه باطل درباره خدا است، و آن این که تصور شود فاعلیت خداوند بسان فاعلیت بشر، در پرتو اراده حادث، و یا به خاطر نیل به هدف غیر موجود است، زیرا فاعلیت خدا در پرتو اراده حادث، مایه دگرگونی ذات است، و اندیشه نیل به هدف، مایه نقص ذات اقدس او می‌باشد. بنابراین باید ذات او را از این دو اندیشه باطل منزّه دانست.

با در نظر گرفتن این مطالب روشن می‌گردد که خداوند فاعل مختار است؛ زیرا فاعل مختار دو شرط بیش ندارد:

۱. کار خود را از روی اراده انجام دهد و فرض این است که ذات او، عین اراده است همچنانکه عین علم و قدرت و حیات است.

۲. عاملی از خارج او را بر انتخاب یک طرف مجبور نسازد و این شرط نیز حاصل است؛ زیرا ذات او تحت تأثیر عامل خارج از ذات قرار نمی‌گیرد، و هیچ عاملی نمی‌تواند در ذات او مؤثر گردد.

با توجه به این دو شرط هرگز نمی‌توان او را فاعل مجبور شمرد.

اگر می‌گوئیم: فعل او ضرورت وجود دارد، این ضرورتی است که خود او به فعل خویش بخشیده است. این ضرورت از خارج بر فعل او عارض نمی‌گردد. دانشمندان الهی این حقیقت را تحت قاعده‌ای (واجب الوجود بالذات واجب من جمیع الجهات است) مشروحاً بیان کرده‌اند. علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب‌های فلسفی مراجعه کنند.

پاسخ دوم

پاسخ دیگری که جنبه عمومی و همگانی دارد، این است که خلقت جهان

بخششی است بر موجودات، و احسانی است درباره آنان، هرگاه خداوند بزرگ امساک فیض می‌کرد و جهان را نمی‌آفرید، جای سؤال باقی بود که چرا نیافرید؟ آیا فاعلیت او ناقص بود! مگر قدرت بر آفرینش نداشت؟ چرا از بذل فیض، خودداری نمود؟ او که از هر نوع صفت بد مانند بخل منزّه و پیراسته است اگر نیافرید آیا به خاطر این بود که اشیاء، قابلیت خلقت و آفرینش را نداشت و برای آنان امکان وجود نبود؟.

اکنون که پاسخ همه سؤال‌ها منفی است، یعنی در فاعلیت خدا نقص و نقصانی وجود ندارد، قدرت وجود او مورد انکار نیست، و تمام اشیاء امکان هستی و شایستگی تحقق را دارند، چرا با بودن مقتضی و تمامیت فاعل در خدا، و شایستگی موجودات برای پوشیدن لباس هستی، از آفرینش آنها خودداری کند؟ چرا فیاض علی الإطلاق بخل ورزد؟ به عبارت روشن‌تر: ذات حق، جامع هر نوع کمال متصور است، و ذات او از هیچ کمالی بی‌بهره نیست، و یکی از کمالات، فیض‌بخشی و خیررسانی است، طبعاً ذات او نباید، فاقد چنین کمالی باشد، و ذات خداوند بدون صفت فیض‌بخشی، و کمال‌آفرینی، ذات پیراسته از نقص نیست، و لازم این که ذات او از هیچ کمالی بی‌بهره نیست، این است که حتی این کمال را نیز

هرگاه آفرینش جهان را که فعل خدا است یک امر ممکن بدانیم، باید هر دو طرف فعل (کردن و نکردن) را تعلیل و تفسیر کنیم. اگر حق داریم بگوئیم چرا آفرید، حق داریم بگوئیم چرا نیافرید؛ زیرا امساک خدا با بودن همه نوع امکانات و شایستگی، بسان فعل او نباید بی‌جهت باشد؟ و چون علتی برای امساک در کار نیست طبعاً باید جانب وجود انتخاب گردد.

دارا باشد.

وقتی از ما سؤال می‌شود: چرا آفرید؟ می‌گوئیم: ذات او سراپا کمال است، و فیض بخشی یکی از کمالاتی است که او باید دارا باشد، و اگر چنین مقامی را دارا نبود، ناقص و دور از کمال می‌بود.

سؤال کننده به یک نقطه توجه پیدا کرده و می‌گوید چرا آفرید، دیگر توجه ندارد که این سؤال دو طرف دارد: هم چنان که به خود اجازه می‌دهد که از علت آفرینش سؤال کند، همچنین حق دارد از امساک نیز سؤال کند و اگر نمی‌آفرید باز جای سؤال باقی بود که چرا نیافرید؟، او که قدرت بر آفرینش داشت، جود و کرم او پایان پذیر نبود، اشیاء نیز شایستگی آفرینش و لیاقت خلقت را داشتند، مع الوصف چرا امساک نمود، قبض فیض کرد؟.

هر موجود امکانی باید از نظر وجود در صورت تحقق، و از نظر عدم در صورت عدم تحقق توجیه و تفسیر گردد، آن چنان نیست که وجود و تحقق آن توجیه و تفسیر بخواهد، ولی عدم آن از قلمرو علت و تعلیل خارج شود.

هرگاه آفرینش جهان را که فعل خدا است یک امر ممکن بدانیم، باید هر دو طرف فعل (کردن و نکردن) را تعلیل و تفسیر کنیم. اگر حق داریم بگوئیم چرا آفرید، حق داریم بگوئیم چرا نیافرید؛ زیرا امساک خدا با بودن همه نوع امکانات و شایستگی، بسان فعل او نباید بی جهت باشد؟ و چون علتی برای امساک در کار نیست طبعاً باید جانب وجود انتخاب گردد.